



دیدگاه مولوی درباره امیرالمؤمنین و شهدای کربلا

استاد علوم عقلی و عرفانی حوزه علمیه، ارائه تفسیر صحیح از مثنوی را در گروهی دانستن مبانی عرفانی دانست و به بیان تفاوت دیدگاه‌های مولانا و ابن عربی درباره امام علی(ع) و شهدای کربلا با محیی‌الدین پرداخت.

آیت‌الله رضائی در گفت‌وگوی مشروح با فارس

دیدگاه مولوی درباره امیرالمؤمنین و شهدای کربلا/ نظر امام درباره مثنوی

استاد علوم عقلی و عرفانی حوزه علمیه، ارائه تفسیر صحیح از مثنوی را در گروهی دانستن مبانی عرفانی دانست و به بیان تفاوت دیدگاه‌های مولانا و ابن عربی درباره امام علی(ع) و شهدای کربلا با محیی‌الدین پرداخت.

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، هشتم مهر ماه، روز بزرگداشت مولوی بود. هر چند که دیدگاه‌ها درباره وی و مذهبش متفاوت است، اما در بزرگی شخصیت مولانا شکی وجود ندارد؛ شاعری که آثارش جهانی شده و بشریت را تحت تأثیر خود قرار داده است.

به همین مناسبت، گفت‌وگوی مشروحی با آیت‌الله حسن رضائی خراسانی از استادان برجسته علوم عقلی و عرفانی و مدرس مثنوی معنوی در حوزه علمیه قم انجام دادیم که بخش دوم و پایانی آن تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.

بدون دانستن عرفان، نمی‌شود مثنوی را فهمید

* عبارتی از استاد مطهری به این مضمون است که اگر کسی عرفان نداند، نمی‌تواند حافظ و مولوی را بفهمد؛ با ادبیات نمی‌شود مثنوی و دیوان حافظ را فهمید. نظر شما چیست؟

– همین‌طور است. برای فهم این نوع کتاب‌ها مبانی لازم است. باید مبانی را فهمید تا اشعار این بزرگان را درست تفسیر کرد.

مثلا این شعر مولوی «با یکی فیضش گدا آرد پدید/ با دگر فیضش گدایان را مزید« را که نمی‌شود با ادبیات حل کرد. این شعر اشاره به بحث فیض اقدس و فیض مقدس در عرفان است.

یا این شعر حافظ که می‌فرماید: «یا رب به که شاید گفت این نکته که در عالم/ رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جایی« نکات ظریف عرفانی دارد و با ادبیات صرف، قابل تفسیر نیست.

عبارت عجیب و تکان‌دهنده امام خمینی درباره مثنوی

امام خمینی (ره) عبارتی درباره مثنوی دارد که بسیار عجیب است. من از کسانی که مخالفت‌هایی می‌کنند می‌خواهم درباره حرف این مرد بزرگ بیان‌دیشند.

امام می‌فرماید: «کثیری از ناس شعر مثنوی را جبر می‌دانند و حال آنکه مخالف با جبر است و علت آن این است که آقایان معنای جبر را نمی‌دانند. و چنانکه مرحوم حاجی (مراد امام، حکیم ملا هادی سبزواری است) نیز در شرح خود بر مثنوی نتوانسته در شرح و تفسیر، مرام مولوی را برساند؛ زیرا حکیمی قول عارفی را بیان نموده بدون اینکه حظ وافر از قریحه عرفانی داشته باشد و بلاتشیه مثل این است که ملحدی، مرام نبی مرسل را شرح کرده باشد. بیان مرام شخصی قریب الافق بودن با اعتقاد او را لازم دارد، برای شرح قول عارف رومی، مردی صوفی که یک نحوه کشف ذوقی داشته باشد لازم است که آن هم نه با نثر بلکه با نظم که از روی ذوق عرفانی برخاسته باشد مانند نسیمی که از سطح آبی برمی‌خیزد، به شرح آن بپردازد.«

به هر حال مولوی و امثال مولوی آدم‌های بزرگی بوده‌اند و نمی‌شود درباره آنها و آراء آنها به راحتی اظهار نظر کرد، عجولانه سخن گفت و سبکسرانه قضاوت کرد.

مولوی: همه بشریت در ظلمتند و علی(ع) آزاد کننده بشریت از ظلمت‌هاست

* نظر مولوی درباره اهل بیت علیهم‌السلام و امام علی علیه‌السلام چیست؟

– ابیات بسیار محکمی درباره اهل بیت و امام علی (ع) در مثنوی هست. مولوی ضمن داستانی همه بشریت را گرفتار و محصور در صندوقچه ظلمت‌های شهوت و غضب معرفی می‌کند و علی علیه‌السلام را آزاد کننده بشریت می‌خواند.

داستانش در دفتر ششم مثنوی، مفصل آمده که باید به آنجا مراجعه کنید. مولوی از آن داستان استفاده می‌کند و می‌گوید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد / نام خود و آن علی (ع) مولا نهاد

گفت هر کس را منم مولا و دوست / ابن عم من علی (ع) مولای اوست

کیست مولا آن که آزادت کند / بند رقیت ز پایت برگند

چون به آزادی نبوت هادی است / مؤمنان را ز انبیا آزادی است

مولوی در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه‌السلام را آزاد کننده بشریت معرفی می‌کند. بعد مولوی خطاب به مومنان می‌گوید:

ای گروه مومنان شادی کنید / همچو سرو و سوسن آزادی کنید

یعنی ای جامعه مؤمنان که علی مولای شما شده است شما باید شاد باشید، نه علی (ع) و به شما باید تبریک گفت نه علی. برای امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، این ولایت، مسئولیت است، سختی و گرفتاری و خون جگر خوردن و رطب و یابس از این و آن شنیدن است. شماها باید خوشحال و شاد باشید که علی، زمامدار و سرپرست و مولای شما شده است نه علی.

سرو و سوسن در بند و زندانی خاک و سنگ هستند، آب که به پای اینها ریخته شود می‌جنبند و از خاک سر در می‌آورند و رشد می‌کنند و شکوفا می‌شوند و آزاد می‌شوند. ای بشریت و ای مومنان شما هم مثل اینها با استفاده از آب ولایت بجنبید و از بند گل و لای طبیعت آزاد شوید و ببالید و باز و شکوفا شوید.

لیک می‌گویید هر دم شکر آب / بی زبان چون گلستان خوش خضاب

باید هر دم و هر لحظه شکر این نعمت را بجا آورید، آن هم شکر عملی و بی‌زبان، نه شکر زبانی صرف، باید عملاً شکر بکنید که ولیّ شما علی علیه‌السلام است. در عمل پایبند ولایت بوده باشید و عملاً شکرگزار بوده باشید.

این نکته شاید کنایه به کسانی باشد که در غدیر خم به علی علیه‌السلام تبریک زبانی گفتند اما در عمل کار دیگری کردند. عزیزان دقت کنید. بی زبان شکر گزار باش یعنی عملاً پایبند باش نه با گفتن صرف «بیخ لک یا علی «را.

ابیات بی‌نظیر مولوی در وصف امام علی علیه‌السلام و دفاع از ولایت

یا این ابیات مولوی در اواخر دفتر اول مثنوی در وصف علی علیه‌السلام بی‌نظیر است که می‌گوید:

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای / شمه‌ای وا گو از آنچه دیده‌ای

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد / آب علمت خاک ما را پاک کرد

بازگو دانم که این اسرار هوست / زانک بی شمشیر کشتن کار اوست

باز گو ای باز عرش خوش‌شکار / تا چه دیدی این زمان از کردگار

چشم تو ادراک غیب آموخته / چشم‌های حاضران بر دوخته

آن یکی ماهی همی‌بیند عیان / وان یکی تاریک می‌بیند جهان

در یکی از جلسات روحانیان اهل سنت، این بیت را مطرح کرده و گفتم به نظر شما «ای پس از سوء القضا حسن القضا؛ یعنی چه؟

هر کس نظری داشت که با جان این عبارات و با مصرع اول که می‌گوید «راز بگشا...؛ تناسب نداشت. مثلاً یکی از آقایان گفت: سوء القضا یعنی آب دهان انداختن عمرو بن عبدود، و حسن القضا یعنی آن فرو نشانیدن خشم توسط علی بن ابی طالب علیه‌السلام. گفتم اینها درست نیست؛ چون مولوی خود حضرت را در برابر قبلی‌ها حسن القضا و قبلی‌ها را در برابر علی که بعد از آنها آمد سوء القضا می‌داند. این است آن مطلبی که مولوی درباره علی علیه‌السلام می‌خواهد بگوید.

هنر مولوی این است که داستانی نقل می‌کند و حرف‌های مهمش را لابه‌لای داستان می‌گوید. در اینجا هم داستان علی علیه‌السلام و عمر بن عبدود است اما همان سبک مثنوی در همه کتاب، اینجا هم هست که بین داستان، نکات دقیق و مهمی را گوشزد می‌کند.

مولوی خطاب به علی علیه‌السلام می‌کند که تو حسن قضایی و دیگران سوء قضایند و تو بعد از آنهایی. تو آن حسن قضایی هستی که بعد از سوء قضایی.

یا تو واگو آنچه عقلت یافتست / یا بگویم آنچه بر من تافتست

از تو بر من تافت چون داری نهان / می‌فشانی نور چون مه بی زبان

مولوی در اینجا صریحاً اعتراف می‌کند آنچه من دارم از علی علیه‌السلام دارم. یا تو رازها را بگو و یا من می‌گویم و من هم اگر بگویم تو گرفته‌ام که می‌گویم.

تو بدون اینکه حرفی بزنی داری نور افشانی می‌کنی اما اگر علاوه بر آن نور افشانی، به حرف هم بیایی، شب روان را یعنی قافله بشریت را، مردمانی را که در ظلمت و تاریکی کثرات خلقیه راه طی می‌کنند، بیشتر راهنما خواهی بود و آنها را زودتر به راه خواهی آورد.

لیک اگر در گفت آید قرص ماه / شب روان را زودتر آرد به راه

از غلط ایمن شوند و از دھول / بانگ مه غالب شود بر بانگ غول

ماه بی گفتن چو باشد رهنما / چون بگوید شد ضیا اندر ضیا

اگر تو بر این بشریت بانگ بزنی و آنها را با نور افشانیات راهنمایی کرده و دستگیری کنی بانگ تو و روشنایی تو که به منزله ماه هستی بر بانگ غول و رهنم یعنی نغمه شوم و ناموزون کسانی که مدعی خلافت هستند و خلیفه حقیقی نیستند غالب می‌شود و بشریت را از دھول و غفلت نجات می‌دهد.

چون تو بابی آن مدینه علم را / چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای باب بر جویای باب / تا رسد از تو قشور اندر لباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد / بارگاه ما له کفوا احد

مولوی در این ابیات، چقدر زیبا از ولایت دفاع می‌کند و کسانی را که در جلوی ولایت قرار گرفته و می‌خواهند نور آن را پنهان کنند غول معرفی می‌کند و آنها را منشا غفلت و انحراف و نسیان بشریت می‌داند.

این عبارات که جزء محکّمات فرمایشات مولوی است همه مدح‌های کذایی این و آن را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. از طرفی دیگر، اقتضائات زمان این شخصیت‌های بزرگ را نیز باید درک کرد. همین الان ما که در عصری و کشوری زندگی می‌کنیم که یک حکومت شیعی حاکم است مگر می‌توانیم هر حرفی را طبق عقاید شیعی در صدا و سیما بنسیم؟

مذهب در پذیرش حرف یک دانشمند، ملاک نیست/ نباید تعصب داشت

* آیا درباره این بزرگان، دانشمندان از عرفا، فلاسفه، و دیگر بزرگان علوم، لزوماً باید بفهمیم چه مذهبی داشتند تا حرفشان را بپذیریم؟ به بیان دیگر آیا ملاک پذیرش حرف منطقی و صحیح، مذهب است؟

– ما شیعه کسی هستیم که فرمود: انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال (نگاه کن بین چه می‌گویند و نگاه نکن که چه کسی است دارد سخن می‌گوید).

یک آدم دانا و فهمیده همیشه اینطور برخورد می‌کند و تعصب بر او حاکم نیست. فلانی چون سنی است پس حتماً حرفهایش غلط است! فلانی چون شیعه هست پس حتماً حرفهایش درست است! فلانی چون در مسلک و مذهب و دین ما نیست پس حرفش را گوش نمی‌کنیم و استدلال‌هایش را هم نمی‌پذیریم. اینها تعصب است و آدم عاقل و دانا، متعصب نیست.

تعصب یعنی کورکورانه و بی‌منطق به خاطر وابستگی و دلبستگی به این و آن، دنبال حرفی رفتن، این کار اگر چه در واقع، حق هم بوده باشد ارزشی ندارد. در مقابل، عالمانه و منطقی، دنبال مطلبی رفتن اگر چه احياناً اشتباهی هم رخ دهد این ارزش دارد و در صورت خطا هم شخص عالم منطقی معذور و بلکه ماجور است.

تعامل زیبای خواجه نصیر الدین طوسی با صدرالدین قونوی

خواجه نصیرالدین طوسی که فخر شیعه دوازده امامی است با صدرالدین قونوی که به حسب ظاهر مذهب اهل سنت را داشت مکاتباتی دارد. شما ببینید چقدر ادب را در مکاتبات با یکدیگر مراعات کرده‌اند. قونوی، خواجه طوسی را «حسنۃ الدهر"; خطاب می‌کند و ایشان هم به جناب قونوی خطاب می‌کند: «صدر الاوائل و الاواخر";.

هر کس، حرف منطقی و صحیحی بزند، برای ما مقبول است و هر کس سخن غیر منطقی بگوید هر که باشد و هر مذهبی داشته باشد مورد قبول نیست. این روش ماست.

بر فرض، مولوی شیعه نباشد، یا بر فرض، مولوی حتی مسلمان نباشد، شما ببینید که چه می‌گوید. اگر قرار بر تعصب باشد کسی هم که مذهب ما را ندارد حاضر نخواهد شد از ما مطلبی بشنود و می‌گوید فلان عالم چون شیعه است پس حرفش را گوش ندهید. اصلاً این نوع رد کردن، از مغالطات و عین عوام زدگی و عوام فریبی و شیطنت است.

همچنین اگر فلان عالم در مسئله‌ای نظری دارد که مقبول نیست، بیاید و در مسئله دیگری نظری را ارائه کند، و کسی بگوید چون فلانی نظرش در فلان مسئله درست نبود پس همه نظراتش درست نیست. یا بگوید چون فلان نظرش درست نبود پس این نظرش را هم قبول نمی‌کنیم یا نمی‌شنویم. اینها همه مغالطه‌هایی است که متأسفانه گاهی رخ می‌دهد و اهل منطق باید از آنها اجتناب کنند.

مولانا و محیی الدین ابن عربی در روش، متفاوتند اما در اصل عرفان، مشترکند

* تفاوت عرفان مولوی و عرفان ابن عربی در چیست؟

– این دو بزرگ در روش با هم تفاوت دارند. روش مولوی این است که ضمن قصص و داستان‌ها و افسانه‌ها ناب‌ترین معارف و دقیق‌ترین مطالب و جالب‌ترین توصیه‌ها را نثار مخاطب خود می‌کند و از مغلق گویی و به کار بردن اصطلاحات پیچیده پرهیز دارد. ولی محیی الدین ابن عربی عباراتش سخت و پر اصطلاح و دشوار است. از این جهت مولوی میانه خوبی با ابن عربی نداشته است.

در نظر و عمل هم تعارض‌هایی بین این دو بزرگوار دیده می‌شود ولی من برخی از این تعارض‌ها را ظاهری و قابل جمع می‌دانم مثل همان بحث سماع که مولوی آن را تایید می‌کند و ابن عربی آن را رد می‌کند و چنانکه گفتم مولوی سماع حقیقی را تایید می‌کند و ابن عربی، سماع به معنای رقص‌های اختیاری صوفیانه و پایکوبی و کارهایی را که در خانقاه‌ها مشاهده می‌کنیم مذمت و رد می‌کند و لذا این دو نظر به ظاهر متخالف، با هم قابل جمع‌اند.

یعنی آن سماعی که مولوی می‌گوید را ابن عربی رد نمی‌کند و آن سماعی را که ابن عربی رد می‌کند مولوی آن را تایید نمی‌کند.

اما در اصل مباحث عرفان مانند وحدت وجود، انسان کامل و ...، برای من اختلاف مهمی بین ابن عربی و مولوی ثابت نشده است. درست است که لسانشان متفاوت است اما در حقیقت هر دو با هم مشترکند.

* برخی به مطالبی از مثنوی ایراد می‌گیرند مثلاً مولوی در مثنوی گفته روز عاشورا روز شادی است در حالی که با روش اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌سازد. نظر شما چیست؟

– بله. این موارد باید به صورت علمی، دقیق و موردی، مورد بحث و بررسی واقع شود تا ببینیم آیا واقعا همین نظری که ابتدا از عبارت به ذهن افراد اشکال کننده می‌رسد مراد مولوی هم بوده است یا خیر؟

بنابراین خوب است ابتدا همین ابیات (که درباره کربلا است) را با هم مرور کنیم.

مولوی در اوایل دفتر ششم مثنوی می‌گوید:

روز عاشورا همه اهل حلب/ باب انطاکیه اندر تا به شب

گرد آید مرد و زن جمعی عظیم/ ماتم آن خاندان دارد مقیم

ناله و نوحه کنند اندر بکا/ شیعه عاشورا برای کربلا

بشمرند آن ظلمها و امتحان / کز یزید و شمر دید آن خاندان

نعره‌هاشان می‌رود در ویل و وشت / پر همی‌گردد همه صحرا و دشت

یک غریبی شاعری از ره رسید / روز عاشورا و آن افغان شنید

شهر را بگذاشت و آن سوی رای کرد / قصد جست و جوی آن هیهای کرد

پرس پرسان می‌شد اندر افتقاد / چیست این غم بر که این ماتم فتاد

این رئیس زفت باشد که بمرد / این چنین مجمع نباشد کار خرد

نام او و القاب او شرحم دهید / که غریبم من شما اهل دهید

چیست نام و پیشه و اوصاف او / تا بگویم مرثیه ز الطاف او

مرثیه سازم که مرد شاعرم / تا ازینجا برگ و لالنگی برم

آن یکی گفتش که هی دیوانه‌ای / تو نه‌ای شیعه عدو خانه‌ای

روز عاشورا نمی‌دانی که هست / ماتم جانی که از قرنی بهست

پیش مؤمن کی بود این غصه خوار / قدر عشق گوش عشق گوشوار

پیش مؤمن ماتم آن پاک روح / شهره‌تر باشد ز صد طوفان نوح

گفت آری لیک کو دور یزید / کی بدست این غم چه دیر اینجا رسید

چشم کوران آن خسارت را بدید / گوش کران آن حکایت را شنید

خفته بودستید تا اکنون شما / که کنون جامه دریدیت از عزا

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان / زانک بد مرگیست این خواب گران

روح سلطانی ز زندانی بجست / جامه چه درانیم و چون خاییم دست

چونک ایشان خسرو دین بوده‌اند / وقت شادی شد چو بشکستند بند

سوی شادروان دولت تاختند / کنده و زنجیر را انداختند

روز ملکست و گش و شاهنشهی / گر تو یک ذره ازیشان آگهی

ور نه‌ای آگه برو بر خود گری / زانک در انکار نقل و محشری

من قبل از پرداختن به بیان مراد مولوی در این ابیات لازم می‌دانم از افرادی که آن اشکال را بر مولوی وارد می‌کنند بپرسم: شما عبارت زیبای حضرت زینب کبری علیها السلام را که فرمود: «ما رایت الا جمیلاً»؛ چیزی جز زیبایی ندیدم، چگونه معنا می‌کنید؟ امام حسین علیه السلام با یاران با وفایش به بدترین وضع، شهید شده‌اند، خانواده‌اش اسیر شده‌اند، ایشان می‌فرماید همه‌اش زیباست.

یا این مطلب را که شهدای کربلا برای شهادت و وصال حق از هم سبقت می‌گرفتند و بعضی از یاران امام حسین علیه السلام، شب عاشورا، مزاح می‌کردند و شاد بودند و چون علت را پرسیدند در پاسخ گفتند فردا به وصال می‌رسیم، اینها را چگونه تفسیر می‌کنید؟

حادثه عاشورا را باید از دو زاویه دید

اگر این سوال‌ها را از من بپرسند، می‌گویم:

حادثه عاشورا را از دو زاویه باید دید به نحوی که با هم تعارض نداشته باشند. زاویه نخست این است که ببینیم اسلام زنده و بنی امیه مفتضح شد، خون امام حسین علیه السلام و یارانش درخت اسلام ناب را تا قیامت آبیاری کرد و رشد داد و ببینیم امام حسین علیه السلام و یارانش به وصال حق رسیده و از زندان دنیا نجات یافتند همه اینها چیزهایی است که از زاویه اول آنها را در حادثه عاشورا و کربلا می‌توان دید که همه جمالی‌اند و همه مایه خوشحالی و سرور و ابتهاج است.

زاویه دوم این است که ببینیم امام معصوم، با چنان وضعی به شهادت رسید و آن همه مصیبت و سختی بر اهل بیت علیهم السلام وارد شد. حال اگر از این زاویه به قضیه نگاه کنیم، قضیه و حادثه بسیار فجیع و بسیار دردآور و بسیار ناراحت کننده است و شایسته است انسان خون گریه کند.

وجهه‌ها و جهت‌ها و زاویه دیدها را نباید به هم ریخت و با هم خلط کرد و اشتباه گرفت.

حال با این توضیح مقدماتی عرض می‌کنم: مولوی از زبان آن شاعر تازه‌وارد نا آشنا می‌گوید: شما که در عزای امام حسین علیه السلام گریه می‌کنید آیا می‌دانید آنهایی که شهید شدند در چه جایگاهی هستند؟ یا خبر ندارید؟

اگر خبر دارید، از این جهت باید خوشحال و مسرور باشید که آنها به آن مقامات رسیده‌اند و به تعبیر خودشان به وصال حق رسیده‌اند و دیگران را از اسلام اموی، نجات داده‌اند و دین خاتم را با خونشان زنده نگه داشتند. آیا این خوشحالی ندارد؟

البته ناراحتی و گریه و عزاداری هم به اعتبار مصیبت‌هایی که بر اسلام و امام حسین و خاندان و یارانش وارد شده سر جای خود محفوظ است منتها مولوی در مقام بیان این جهت نیست.

اگر هم نمی‌دانید که شهدای کربلا چه کردند و به کجا رسیدند، شما به حال خودتان گریه کنید بهتر است.

مثلاً در مجلس ختمی، واعظ و روحانی صحبت می‌کند. خانواده میت هم گریه می‌کنند. واعظ می‌گوید شما عزادار هستید، ناراحتید، گریانید اما آیا واقعا از متن قضایا خبر دارید؟ از حکمت مرگ خبر دارید؟ از ثواب و عقاب الهی خبر دارید؟ از اینکه این مومن، آزاد شد، از زندان تن و دنیا راحت شد خبر دارید؟ اگر خبر دارید گریه شما به خاطر تسکین درد، پیوند روحی و عاطفی خوب است ولی بدانید که از یک جهت هم شاد باشید که او به وصال محبوبش رسیده است.

اگر هم خبر ندارید پس به حال خودتان گریه کنید بهتر از این است که به حال کسی گریه کنید که به وصال محبوبش رسیده است.

کلمات متشابه را با محکّمات تفسیر کنیم/ این قدر با متشابهات خود را مشغول نکنیم

توصیه می‌کنم همیشه کلمات و عبارات متشابه را به محکّمات ارجاع دهید. این یک اصل است. از متشابهات سوء استفاده نکنید. قرآن که در فصاحت و بلاغت، معجزه یگانه است آیات متشابه دارد چه برسد به کلام و کتابی که معجزه نیست.

هر کسی در زندگی خود، محکّماتی دارد، متشابهاتی دارد. متشابهات، انسان را گمراه می‌کند نباید آنها را اصل و اساس قرار داد. متشابهات باید به وسیله محکّمات تفسیر شوند.

مولوی در جای دیگر درباره شهدای کربلا می‌گوید:

کجایید ای شهیدان خدایی / بلاجویان دشت کربلایی

کجایید ای سبک روحان عاشق / پرنده‌تر ز مرغان هوایی

کجایید ای شهبان آسمانی / بدانسته فلک را درگشایی

کجایید ای ز جان و جا رهیده / کسی مر عقل را گوید کجایی

کجایید ای در زندان شکسته / بداده وام داران را رهایی

کجایید ای در مخزن گشاده / کجایید ای نوای بینوایی

ما در تفسیر متون و نسبت دادن مراد نویسنده و انگیزه و هدف نویسنده، در پیشگاه خداوند، مسئولیم و باید پاسخگو باشیم. اگر پاسخ قطعی و حتمی و خدا پسند نداریم حرف ننزیم بهتر است.